

تفسیر سوره توحید (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۳۹۹/۱۱/۰۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

شان نزول

در جلسه گذشته نکات جزئی در مورد سوره توحید عرض شد و در این جلسه نیاز است تا ابتدا به شان نزول این سوره بپردازیم. بر اساس روایاتی که در مورد شان نزول این سوره نقل شده است، گروهی از اهل کتاب (و بر اساس برخی دیگر از روایات گروهی از مشرکان قریش) خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و عرض کردند که «أَنْسُبُ لَنَا رَبَّكَ» یعنی نسب‌نامه و شناسنامه ذات اقدس الهی را بیان کن، یعنی پروردگارت را برای ما معرفی و توصیف کن. البته امکان دارد که هم سوال اصحاب کتاب و هم سوال مشرکان بوده باشد. چرا که راویان اسباب نزول خیلی اوقات فقط بخشی از اسباب نزول را ذکر می‌کنند. بر اساس این روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ نداده و فرصت خواستند. پس سه روز صبر کردند تا این سوره نازل شد و این سوره مبارکه را برای سائلین و مومنین خواندند. این نکته جالب توجهی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در موارد زیادی هنگامی که با سوال اهل ایمان یا غیراهل ایمان مواجه می‌شدند، پاسخ آن‌ها را بلافاصله می‌دادند. اما در اینجا (و برخی موارد دیگر) بلافاصله پاسخ نداده و منتظر وحی می‌مانده اند. این مساله نشان دهنده این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دقت خاصی داشته اند که در چه زمانی باید پاسخ را از جانب خودشان بدهند و در چه زمانی باید منتظر رسیدن پاسخ از جانب خداوند باری تعالی باشند. این مساله اشرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر وحی را نشان می‌دهد.

اشاره سوره به توحید ذات و صفات

این سوره دو ویژگی از ویژگی های خاص خداوند متعال را بیان کرده و بر آن تکیه دارد. یکی ویژگی **أَحَدٌ** بودن خداوند متعال و دیگری ویژگی **صَمَدٌ** بودن خداوند متعال. حال چرا در این سوره به دیگر صفات خداوند متعال تکیه نشده است؟ این مساله به آن جهت است که این سوره میخواهد خداوند را با دو ویژگی خاص و منحصر به فرد توصیف کند. اگر گفته شود که خداوند متعال خالق است، شاید صفت خالقیت به نوعی در زندگی انسان‌ها

هم تا حد نازلی وجود^۱ داشته باشد. اما در این سوره بر این اوصاف مشترک تکیه نشده است بلکه بر اوصافی تکیه شده است که منحصر در خداوند باری تعالی است. واژه أَحَدٌ تنها در این آیه در جمله مثبت و خبریه برای خداوند متعال به کار رفته است. دیگر در قرآن کریم واژه أَحَدٌ را به این شکل نداریم. در مورد دیگر موجودات و حوادث دیگر هم اگر به کار رفته است یا در جملات منفی بوده است و یا به صورت مضاف و مضاف علیه بوده است. واژه صَمَدٌ نیز تنها در همین سوره به کار رفته است. هم أَحَدٌ و هم صَمَدٌ هر دو از اوصاف خاص و انحصاری خداوند متعال است. کلمه واحد را برای دیگر موجودات هم به کار می‌برند؛ اما واژه أَحَدٌ اگر به خواهد به صورت مثبت و خبری باشد تنها درباره خداوند متعال به کار رفته است (در قرآن و در محاورات عرب). در ادبیات عرب داریم که ما جائئنی أَحَدٌ یعنی احدی نزد من نیامد، اما این یک جمله منفی است و در جمله مثبت به کار نمی‌برند و اینها رازهایی دارد که انشاءالله در ادامه به آنها خواهیم رسید.

آیه اول این سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» که به توحید ذاتی ناظر است، بر وحدت ذاتی و أَحَدِیَّتِ خداوند متعال تکیه دارد. توحید ذاتی یک توحید سه گانه است. خداوند متعال وحدت درون ذاتی، وحدت برون ذاتی و نفی وجود و استقلال ذات از غیر خودش را دارد.

وحدت درون ذاتی یعنی ذاتِ اقدس الهی مرکب و دارای اجزاء نیست و بسیط محض است یا به عبارت دیگر یکتاست.

وحدت برون ذاتی یعنی اینکه خداوند متعال در خارج، در هستی شریک، همانند و متناظر ندارد و به عبارت دیگر یگانه است.

در ساحت سوم یعنی اینکه نه تنها خداوند یکتا و یگانه است، بلکه فقط ذات اقدس الهی است که وجود دارد و هیچ ذاتی در عالم در مقابل ذات خداوند متعال وجود مستقل ندارد. در هستی یک ذات بیشتر نیست و آن ذات اقدس الهی است و دیگر وجودها تجلی آن ذات و دامنه آن است.

اگر بخواهیم این مساله را در قالب مسائل توضیح دهیم، باید مثال بزینم به صورت‌های ذهنی که در ذهن و نفس خودمان ایجاد می‌کنیم. اگر گفته شود که یک میز شش ضلعی مشکی رنگ در ذهن خود ایجاد کنید، این صورت

^۱ شاید به همین جهت خداوند در آیاتی از خودش با عنوان "أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" نقل می‌کند.

در ذهن ایجاد شده و وجود دارد؛ اما وجودش عینِ رابط و وابستگی به ذهن ماست و همین که توجه خودمان را از این صورت ذهنی برداریم دیگر وجود خود را از دست می‌دهد؛ اما نفس و ذهن ما همچنان وجود خواهد داشت. پس این صورت مادامی که ما به آن وجود می‌دهیم و التفات می‌کنیم وجود دارد. التفات و توجه یعنی وجود دادن به آن صورت ذهنی.

حال نسبت ما و هستی با ذات اقدس الهی چنین است. نفس ما وجود مستقل دارد. پس قرآن کریم در آیه شریفه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هم می‌فرماید که خداوند یکتاست و هم یگانه است و هم هیچ ذاتی در برابر ذات او وجود استقلالی ندارد.

آیه دوم «اللَّهُ الصَّمَدُ» به توحید صفات فعلی یا توحید افعالی ناظر است.

معنی توحید افعالی این است که در عالم چندین فعل اساسی وجود دارد که اساس عالم بر این افعال استوار است (مانند خالقیت و رازقیت و احیاء و غنا و فقر و...). قرآن می‌خواهد بفرماید که تمام این صفات در انحصار خداوند متعال است یعنی در عالم یک فعل به نام خالق، مَحیی، مَغنی، شافی و... بیشتر وجود ندارد و آن خداوند متعال است. پس توحید افعالی یعنی همه افعالی که در عالم رخ می‌دهد در حوزه همین چند فعل اساسی است و فاعل حقیقی این افعال هم خداوند متعال است. هر مصداقی از این افعال فعل خداست و دیگر موجودات فاعل و مُجری نیستند (فاعلیت آنها استقلالی نبوده و مَجرا هستند). به همین خاطر امیرالمومنین علیه السلام در روایتی فرمودند: حَسْبُكَ مَنْ تَوَكَّلَكَ أَنْ لَا تَرَى لِرِزْقِكَ مَجْرِيًا إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ^۲ (این مقدار از توکل تو را کفایت کند، که روزی دهنده ای جز خدا نبینی). اوست که فاعلیت دارد و هر بار فعلش را از مجرای به ما می‌رساند. بنابراین همه اسماء و صفاتی که در قرآن و ادعیه هست، ناظر است به فاعلیت خداوند در واقع شرح همین صَمَد بودن خداوند است. در دعای جوشن کبیر ۱۰۰۰ اسم از اسماء مختلف الهی ذکر شده است. همه این اسماء غیر از اسم حَیّ و اسم غَدیر و عَلیم همه شرح همین آیه شریفه و صَمَدیت خداوند متعال هستند. بنابراین آیه اول ناظر به توحید ذاتی و آیه دوم ناظر به توحید افعالی است.

^۲ غُرَّرَ الْحِكْمَ وَ دُرُرَ الْكَلِمِ، ج ۱، ص ۵۲۲

آیه سوم و چهارم: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» لازمه آن دو اسم آیات قبل هستند. اگر خداوند متعال أَحَد شد، پس قطعاً «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» هست و اگر خداوند صَمَد شد پس قطعاً «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» هست. پس این دو آیه از فروع دو اسم أَحَد و صَمَد هستند و تکیه این سوره بر همان احدیت و صمدیت است و مابقی از لوازم آن دو اسم اند.

رابطه میان أَحَد و صَمَد نیز چنین است. صَمَدیت در حقیقت لازمه احدیت است. اگر خداوند أَحَد بود، پس صَمَد است و اگر در یکی از آن سه گانه، أَحَد نبود پس صَمَد (به این معنایی که اینجا ذکر شد) نیز نبود. پس خلاف قاعده نیست اگر بگوییم موضوع محوری سوره توحید احدیت خداوند متعال است.

تفسیر آیه اول

هو

در آیه اول «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» کلمه **هُوَ** آمده است. **هُوَ** در واقع یکی از اسماء الهی است و در روایات و ادعیه هم آمده است که با هو خداوند را می خوانیم. یعنی کسی که حقیقت مطلقه است. در اینجا عدّه ای از مفسران از جمله آیت الله جوادی آملی گفته اند که **هُوَ** ناظر است به هویت غیبی؛ به خاطر اینکه خداوند متعال با ذاتش بر احدی تجلّی نکرده و ظهور نکرده است. هیچ کسی از جمله انبیاء و اولیا به ذات اقدس الهی علم پیدا نکرده است. بنابراین از مقام ذات اقدس الهی به غیب الغیوب تعبیر می کنند.

حافظ می گوید: عَنَّا شَكَارَكْسْ نَشُود دَامَ بَازِچِینْ کان جا همیشه باد به دست است دام را (غزل ۷)

. آن هویت غیبی الله است و احد است. پس **هُوَ** مبتدا و **اللَّهُ** بدل و **أَحَد** خبر است. اما مرحوم علامه طباطبایی هرچند در جاهای دیگر **هُوَ** را به عنوان اسمی از اسماء الهی قبول دارند، اما در سوره توحید اعتقاد دارند که **هُوَ** ضمیر شأن است. پس لازم نیست که پیش از آن اسمی باشد که هو به آن اسم باز گردد.

در اصل، هدف از بکار رفتن این ضمیر این است که اهمیت و عظمت جمله بعدی نمایان شود. به مانند کاری که واژه **آلا** می کند. یعنی آگاه باشید. حال تفاوتی نمی کند که کدام یک از این دو مساله را اختیار کنیم و ثمره جدی برای بحث ما ندارد. به هر حال اگر گفتیم که ضمیر هو به هویت غیبی باز می گردد به این معنی

می‌شود که شما آن هُویت غیبیه را نمی‌توانید بشناسید؛ بلکه اسماء و ویژگی خاص آن را برای شما معرفی می‌کنیم که یکی از آن‌ها اَحَدِیَّت است.

الله

نکته بعد در مورد الله است. در اینجا از دو منظر تحلیل لغوی و تحلیل تاریخی نیاز است تا بررسی کنیم. از منظر لغوی **الله**، اسم ذات و عَلَم شده است. اهل لغت ۵ معنی و ریشه برای آن ذکر کرده‌اند:

اول اینکه الله از اضافه شدن **ال** به **اله** آمده است.

دوم، برخی دیگر گفته‌اند که واژه **الله** از **اله** به معنای عبادت است. پس **اله** به معنای معبود است و **الله** به معنای معبود خاص و معبودی که تنها او شایسته پرستش شدن است.

سوم، برخی دیگر گفته‌اند که **الله** از **اله** به معنای تَحْيِر پیدا کردن بوده است، پس **الله** یعنی کسی که موجودات نسبت به او مُتَحْيِر اند. پس **الله** یعنی خدایی که ماسوای **الله** در معرفت پیدا کردن به او مُتَحْيِر اند. یعنی هر چه می‌کوشند نمی‌توانند ذات او را بشناسند. به همین خاطر امیرالمومنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه فرمودند **الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن**. عقل‌ها هرچقدر هم بلندمرتبه و دقیق باشند باز نمی‌توانند او را درک کنند و هرچقدر هم زیرک و جستجوگر باشند نمی‌توانند راه به سوی ذات اقدس الهی پیدا کنند. در آیات معراجیه نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک‌ترین موجود به درگاه الهی شدند و به قُرب نهایی رسیدند «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» و همچنین: **لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى** (نجم-۱۸) اسماء و آیات بزرگ پروردگار را دید و باز ذات الهی برای ایشان مکشوف نشد و تجلی پیدا نکرد.

چهارم، گروه دیگری از اهل لغت گفته‌اند که **الله** از **ولاه** و **ولّه** است به معنای مَحَبَّت و شیدایی و **الله** یعنی خدایی که موجودات شیدا و مُحِب او هستند.

پنجم، برخی دیگر گفته‌اند که **الله** از **لاه** به معنای مستور بودن و مخفی بودن آمده است و **الله** یعنی کسی که ذات او مخفی و مستور از موجودات است.

ششم، دسته‌ای دیگر گفته اند که **الله** از **الله** است به معنای پناه بردن و **الله** یعنی کسی که موجودات به او پناه می‌برند و از او کمک می‌خواهند.

در روایتی از حضرت علی علیه السلام چهار معنای از این پنج معنا ذکر شده است (فقط معنای و لاه نیامده است). ایشان در روایتی که مرحوم مجلسی در جلد سوم صفحه ۲۲۲ نقل کرده است **الله** را اینگونه معنا کرده اند که **اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلَهُ فِيهِ الْخَلْقُ، وَ يُؤَلَّهُ إِلَيْهِ، وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتَوْرُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ، الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ** : معبودی که مُتَحَيِّر می‌شوند در او خَلَق و دیگران به او پناه می‌برند و مخفی است در فهم عقل‌ها و درک‌ها. دیدیم که چندین معنا برای لفظ **جلاله الله** ذکر شد، اما این اشکالی ندارد. هر چند علماء زیادی در علم اصول می‌گویند که استعمال لفظ برای بیش از یک معنا جایز نیست و نمی‌توان معانی متعددی از یک استعمال لفظ به کار برد اما مخالفین جدی دارد. به علاوه اینکه در حوزه تفسیر قرآن کریم اصلاً معنا ندارد. چرا که اگر استعمال لفظ در بیش از یک معنا حتی در مُحاورات عُرْفِيَه جایز نباشد در قرآن کریم جایز بوده و به کار رفته است. پس در آیه شریفه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی بگو او **الله** است یعنی معبود است که خَلَق از شناخت او مُتَحَيِّر و به او پناهنده اند و ذات اقدسش از شناخت دیگران پیراسته است.

نکته بعد در مورد این است که آیا واژه **الله** از ابداعات قرآن کریم است یا خیر؟ مشخص است قبل از نزول قرآن کریم نیز واژه **الله** از واژه‌های پرکاربرد در میان اعراب بوده است. هم در اشعار و هم در مُحاورات از این واژه استفاده می‌کرده اند و چندین بار معنایی داشته است. قرآن کریم می‌فرماید که مشرکان وقتی **الله** را می‌گفته‌اند چندین معنا را اراده می‌کرده‌اند.

اولین آن‌ها خالق آسمان‌ها و زمین و به حرکت در آورنده خورشید و ماه یا همان یگانه خالق آسمان‌ها و زمین بوده است.^۳ در سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۱ فرمود «وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنى يُؤْفَكُونَ».

دومین معنایی که اراده می‌کرده‌اند، زنده‌کننده زمین و رویاننده گیاهان بوده است «وَلَّيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا».

^۳ اعراب جاهلی در مرتبه خالقیت قائل به توحید بوده اند

سومین بار معنایی این بوده است که علی رغم انکار ظاهری برخی از ویژگی‌های خداوند متعال مانند ربوبیت، آنها در باطنشان قبول دارند که یک اله بیشتر نیست و آن خداست. در آیه ۸۴ سوره مبارکه غافر فرمود «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ» اینها اگر بآس و عقوبت ما را ببینند می‌گویند ایمان بیاورید به خداوند یگانه. یا سوره عنکبوت آیه ۶۵ «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» هنگامی که سوار کشتی می‌شوند و کشتی آنها در امواج شکسته شده و در حال غرق شدن هستند، در آن زمان خدا را با اخلاص کامل می‌خوانند، اما زمانی که نجات می‌یابند مُجَدِّد سخنان مشرکانه می‌گویند.

چهارمین بار معنایی خدایی بوده است که کعبه و مکه و اهل آن را احترام، عظمت و امنیت داده است. به عبارت دیگر **الله** را به عنوان رَبُّ الكعبه قبول داشته اند.

معنای دیگر واژه **الله** در میان اعراب پیش از نزول قرآن کریم این بوده است که خداوند پشتوانه قسم هاست و منجر به استحکام و التزام به قسم می‌شود به همین جهت به خداوند قسم می‌خورده اند. «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدَاءٌ عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

در عهدنامه‌ی تحریم بنی‌هاشم^۴ در شعب ابی‌طالب نیز با بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ آغاز شده بود. پس اسم **الله** پشتوانه تعهداتشان بوده و کارهایشان را نیز با نام الله آغاز می‌کرده‌اند. قرآن کریم نیز این ۵ معنا را قبول دارد و تأیید می‌کند. اما یک معنا است که قرآن آن را قبول ندارد و تأیید نکرده است و تمام نزاع پیامبر اکرم صل الله علیه وآله وسلم نیز بر سر همین معنا بوده است. آن رب الارباب بودن خداوند متعال یا همان اله الاله بودن خداوند متعال بوده است. به این معنا که خداوند را رب خودشان و رب هستی نمی‌دانسته بلکه او را رب ارباب و اله‌هایی دیگر می‌دانستند. خداوند متعال هستی و انسان را آفریده و از میان مخلوقاتش برخی را انتخاب کرده و به آنها مقام ألوهیت و ربوبیت داده و آنها را رَبِّ ما قرار داده است پس عقیده داشتند که انسان‌ها باید آنها را بپرستند. نه اینکه مُنکر ربوبیت و ألوهیت خداوند بشوند، بلکه اعتقاد داشتند که خداوند آنها را واسطه ربوبیت قرار داده و به آنها تفویض کرده است. در آیه ۳ سوره مبارکه زمر فرمود «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ

^۴ همه بنی‌هاشم چه آنها که ایمان آورده بودند و چه کسانی که ایمان نیاورده بودند به جز ابولهب

أُولِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» اگر این بت‌ها را می‌پرستیم برای این است که این ربّ‌ها ما را به خداوند نزدیک بکنند و واسطه ما بشوند که غضب الهی گریبان‌گیر ما نشود. یا در سوره یوسف می‌فرماید که این بت‌ها را می‌پرستند چون ربوبیت و الوهیت به آنها تفویض شده است. تمام نزاع توحید قرآنی بر سر الله در همین حوزه است.

أَحَدٌ

بگو که او أَحَدٌ است و أَحَدِيَّتٌ دارد. این آیه بیانگر وحدت ذات اقدس الهی است. قرآن کریم وحدت ذاتی خداوند متعال را با دو واژه أَحَدٌ و واحد مطرح کرده است. اما این دو با یکدیگر تفاوت داشته و بار معنایی احد خیلی کامل‌تر از بار معنایی واحد است. وحدتی که احد می‌رساند، واحد نمی‌رساند. به همین جهت در قرآن کریم قبل یا بعد از هر جا که از وحدت خداوند از کلمه واحد استفاده شده است، یکی از اسماء و صفات الهی ذکر شده است. اما احد نیازی به مُکَمَّلٌ ندارد.